



که گلپائیند به شکل نعره  
شاید من مکث کوتاهی باشم  
در لحظه سکوت  
رسالت را آغاز کن  
که ستاره ها، راهبرند  
و اسطوره ها، تاریخساز  
نمی دانم  
تو فریاد کدام حنجره ای  
آواز بلند کدام پرخاش  
مجنون کدام دیار  
کدامین سرزمین  
به گمانم  
تو نهایت صلابتی  
و همان قامت رسای استواری  
که نام مقدس میثاقی را می داند  
تو بالاتر از ستاره  
تو «صدر» شهادتی  
وقتی می توانی با کلامت  
پرچم مشتتها را برافرازی  
خون  
کلام است  
باکی از دشنه ها نیست  
بدان  
بهار امتدادی دارد

### تو «صدر» شهادتی هایده یزدانی

در دوران بدی زندگی می کنیم  
که گفتارها تشنه اند  
و کرکسها گرسنه  
آهنگها در اوج عزاداری خود می میرند  
و مارشها سرودی تازه دارند  
آسمان را غبار غلیظی در بر گرفته  
و ابرها هم حالت تهاجم دارند  
در دنیای بدی زندگی می کنیم  
مخصوصا در آن لعن شده کویر  
که خوگها اسیر ززند  
و راحت از غم

با خود می گویم  
مسخره ها  
به خوک و خوگها  
به ترسوها و به بی شرفها  
سلاله زنجیر و بیگاری و همیشه جلا  
شاهدان تکرار می شوند  
در متون  
همه تشنه، تشنه اسلام  
ملهم از حسین  
می آیند تا مرز اندیشه  
با مکتب باور  
رویش نجواها را می بینم

ای که سختیها با تو آسان می شوند  
و استجابات دعوت گرانمایه و عزیز تو  
تلخیهای روزگار را شیرین می کند  
در هستی چیزی بالاتر از تو نیست  
و حق همواره اعتلا می یابد  
و در سراسر گیتی  
میانی و اصول ارزشمند و عادلانه تو  
اجرا خواهند شد

اوچها را رها نخواهم کرد  
هدفم بالاتر و برتر از همه چیز است  
من می دانستم که راه حق پر از خار است  
و خالی از ریحانی که عطر خویش را در میان جویها  
بپراکند  
اما من حرکت پر رد گامهای پیشینیان را آغاز کردم  
و راه آنان را پی گرفتم  
زیرا تا هنگامی که مجاهدی  
هر چند تنها در میان لشکری باشد  
و تا زمانی که خداوند،  
جند خویش را که اندکند نصرت دهد  
حق در این هستی، جاودان خواهد ماند  
و هر چه غیر از حق ناپود خواهد شد  
و من همواره ترانه سر خواهیم داد که:  
«مسلمانم و باطل را نخواهم پذیرفت.»  
ای اسلام!  
ای محبوب!

### هرگز از آرمان خود باز نخواهم گشت شهیده بنت الهدی صدر

سوگند که در مسیر خود  
موانع بازدارنده، زیاد می بینم  
سوگند که تلاش بی نتیجه زمانه  
مرا از اراده ام باز نخواهد داشت  
هر چند هم که روزگار خیانت پیشه بیهوده بکوشد  
تا بر سر راهم سختیهای فراهم آورد  
و همه شرایط دست به دست هم دهند  
و بر درد و رنج من بیفزایند  
و ابرهای غم و اندوه  
در افق اندیشه ام انباشته شوند  
و تیره و انبوه شوند  
هرگز از آرمانهای خود باز نخواهم گشت  
حتی اگر دو پای من خونین شوند  
هرگز، هرگز

